

احوال ایشان استماع افتاده و بتواتر بصحت رسیده و بعضی را
 معاینه و مشاهده نموده چه قرار باخامه دو زبان درین نسخه بی سامان
 آنست که اصل قصه و داستان را بلا زیاده و نقصان در عبارت
 مختصر رقم نماید * و از اقوال مختلفه بيمزه که سبب استنکار ارباب
 عقول گردد معرض و مستوحش باشد * والسلام علی من اتبع الهدی
 ﴿ گفتار در ذکر مامون بن منذر بن بابلو بن حسن بن خضر ﴾
 ﴿ بن الیاس بن خضر بن کلول بن بابا اردلان ﴾

بعد از فوت پدر حا کم آشته * مدت مدید باستقلال در حکومت
 آن دیار بمسند امارت متمکن شد * بعد از آن بعالم آخرت روانه
 گشت و از سه پسر ماند (۱) بیکه بیک (۲) و سرخاب بیک (۳)
 و محمد بیک * ﴿ بیکه بیک بن مامون بیک ﴾

چون پدرش ازین عالم فانی رحلت نمود والی ولایت پدر
 گشت اما مملکت موروثی در زمان حیات پدر در میانه فرزندان
 قسمت شده بود و ناحیه ضلم و تغسو و شمیران و هاوار و سیمان
 و راودان و کل عنبر در دست بیکه بیک مانده بود و بقیه ولایت در
 تصرف برادرانش بود که در ذیل احوال ایشان مذکور خواهد
 شد * و چون از ایام حکومت بیکه بیک چهل و دو سال متمادی
 شد رخت ازین جهان فانی بعالم جاودانی کشیده * دو پسر بیادکار
 گذاشت اسمعیل و مامون * ﴿ مامون بیک بن بیکه بیک ﴾

بحسب قابلیت چون بر مسند حکومت پدر تمکن گرفت
 و یکسال تمام از ایام حکومت او متمادی شد سلطان سلیمان خان
 علیه الرحمة والغفران سلطان حسین بیک حاکم عمادیه را با بعضی از
 امراء کردستان بتسخیر ولایت شهره زول مامور گردانید و سلطان
 حسین بیک حاکم عمادیه حسب فرمان قضا جریان متوجه استخلاص
 آن ولایت شده مامون بیک را در قلعه ضلع محاصره نمود * و بعد
 از کوشش بسیار بطریق صلح مامون بیک را بیرون آورده روانه
 آستانه سلیمانی نمود * و بعد از گرفتاری مامون بیک عمش سرخاب
 ولایت او را ضمیمه الکاء خود که لوی و مشیله و مهر وان و تنوره
 و کلوس و نشکاش بود نموده اظهار اطاعت بدرگاه شاه طهماسب
 کرد * و چون سلطان سلیمان خان بر بیکناهی مامون بیک واقف
 شد او را از قید و بند بیرون آورده سنجاغ حله من اعمال دارالسلام
 بغداد را بطریق ملکیت بقید حیات بدو ارزانی داشت و تا حال
 که سنه خمس و الف است سنجاغ مزبور در تصرف مامون بیک
 است * و مدت است در آنجا شادکام و عشرت ران بلا ممانعت با امر
 حکومت قیام و اقدام می نماید * و سنجاغ سر و جک از دیوان آل
 عثمان به برادر او اسمعیل بیک مفوض گشته * مدتی در تصرف
 داشت * و بعد از آن بصوب عالم آخرت نهضت فرمود *

﴿ سرخاب بيك بن مامون بيك ﴾

چنانچه از سياق كلام گذشته بوضوح می پیوندد که بعد از گرفتاری برادرزاده خود مامون بيك بحکومت شهره زول و ضلیم نشسته حاکم باستقلال گردید * و حصه برادر خود محمد بيك را نیز متصرف شده ضمیمه ولایت موروثی گردانید تا در تاریخ سنه ست و خمسين و تسعمایه که القاص میرزای برادر شاه طهماسب برآوده سلطنت التجا بدرگاه سلطان سلیمان خان برد * و بعد از چند وقت از سلطنت مزبور بواسطه بعضی تقصیرات متوهم گشته سرخاب بيك را شفیع ساخت که در خواست گناه او را از شاه طهماسب نماید * و بدین وجه میانه ایشان اصلاح فرماید که شاه طهماسب ولایت شیروانرا بدستور سابق بدو گذاشته من بعد متعرض احوال او نشود * چون سرخاب این قصه را پایه سریر شاهی عرض نمود شاه طهماسب این خبر را فوز عظیم دانسته شاه نعمت الله قهستانی را با بعضی از امرا و اعیان قزلباشیه بطلب القاص میرزا فرستاد * و امرا و اعیان حسب فرمان روان گشته القاص میرزا را پایه سریر شاهی حاضر گردانیدند * فی الفور فرمان بقید او نافذ گشته او را بقاعه قهقهه برده مقید کردند * و بعد از یکسال حسب الامر پادشاهی او را از قلعه انداخته هلاک ساختند * و در مقابل این نیکو خدمتی شاه طهماسب هر ساله موازی یک هزار

تومان از خزانه عامره در وجه انعام بپسر خاب مقرر فرمود *
 و چندانکه در قید حیات بود مبلغ مذکور را بلا قصور میگردانید
 و عمر طویل یافته * پاشاه طهماسب طریق مصادقت و مخالفت
 می سپرد و مدت شصت و هفت سال حکومت کرده * بعد از آن
 رخت هستی بعام نیستی برد * و یازده پسر نیکو اختر در صفحه
 روزگار بیادگار گذاشت (۱) حسن (۲) و اسکندر (۳) و سلطان
 علی (۴) و یعقوب (۵) و بهرام (۶) و بساط (۷) و ذوالفقار (۸) و اسامش
 (۹) و شهباز (۱۰) و سارو (۱۱) و قاسم *

﴿ محمد بیک بن مامون بیک ﴾

بعد از فوت پدر بحکومت سر و جگ و قرا طاق و شهر بازار
 و الان و دمهران که حصه او بود نشسته باستدعای حکومت
 مورد وثیقه روانه آستانه سلطان سلیمان خان گشته بامداد رستم پاشایی
 وزیر اعظم و عثمان پاشایی میر میران بغداد را با امرای کردستان
 بتسخیر ولایت اردلان مامور گردانیدند و امرای مذکور حسب
 فرمان قضا جریان بسر ولایت مزبوره آمده شروع در محاصره
 قلعه صنم که استوارترین قلاع ولایت است و در مقاومت و حصانت
 پهلو بر حصار کیوان میزند کردند و ایام محاصره دو سال امتداد
 یافته اتفاقاً محمد بیک بضر ب تفتک هلاک گشته بر خاک بوار افتاد
 و از جانب شاه طهماسب نیز بمعاونت محصوران عسکر رسیده

عثمان پاشا ترك محاصره نموده بجانب شهره زول توجه فرمود و در آنجا باجل موعود عالم فانی را بدرود کرده بدارالقرارهضت نمود درین اثنا متحصنان قلعه ضلم را خالی گذاشته ندای الفرار در دادند و در سنه تسع وستین و تسعمایه بالتجبی محمد پاشا فرصت غنیمت دانسته خود را بمیانہ قلعه انداخت و بقیه قلاع و نواحی آن ولایت را نیز بحسن تدبیر و رای مسخر ساخت * و از آن تاریخ ولایت شهره زول داخل ممالک محروسه شهر یاری و از جمله ملحقات ولایت مکتسبه عثمانی شد ﴿سلطانعلی بن سرخاب﴾

بعد از فوت پدر حاکم اردلان کشت و چون سه سال از ایام حکومت او متبادی کشت دبیر دفتر خانه قضا و قدر طومار حیات او را در نوردید و ازو تیمورخان و هلوخان دو پسر در سن طفولیت مانده و مآل حال ایشان چنانچه بر راقم حروف معلوم کشت انشاء الله صر قوم خواهد شد * ﴿بساط بیگ بن سرخاب﴾

چون برادرش سلطانعلی وفات کرد متصدی قلاده حکومت اردلان کشت * و فی الجمله در حکومت استقرار بهم رسانید پسران سلطانعلی بیگ که دختر زادگان منتشاس سلطان استاجلو بودند باراده حکومت موروثی پناه بدرگاه شاه اسمعیل ثانی آوردند * و بعد از فوت شاه اسمعیل تیمورخان پسر بزرگ سلطانعلی دست تطاول بنهب و غارت الکاء بساط سلطان دراز کرده * در میانہ

ایشان اعلام خصومت و عداوت مرتفع بود تا هنکاهی که بساط
سلطان بعالم آخرت رحلت فرمود *

﴿ تیمورخان بن سلطانعلی ﴾

بعد از آنکه بساط حکومت بساط سلطان در نور دیده شد
برادر زاده اش تیمورخان متقلد امر حکومت اردلان شده *
در شهر سمنه شان و تانین و تسعمایه اطاعت درگاه پادشاه جهان سلطان
مراد خان مرحوم نموده * صدهزار اچه عثمانی از خواص همایون
تابع شهره زول از عواطف علیه خسروانی بدو عنایت گشته
سنه و حسن آباد و قزلبه قلعه بطریق سنجاغ به پسر بزرگ او
سلطانعلی و قره طاغ به پسر دیگرش بوداق و مهروان (مربوان)
بفرزند دگرش مراد و شهر بازار به پسر کوچک ترش مفوض گردیده
احسان شد * همچنان از ولایت قزلباش دینور نام ضمیمه ایالت
وی گشته * او را در سلاک میرمیران عظام آل عثمان انتظام داده
موسوم به تیمورخان پاشا گشت * عاقبت بواسطه کثرت نخوت
شیطانی و وفور غرور نفسانی آرزوی سلطنت کرده * کاهرومی و گاه
قزلباش می بود * و علی الدوام امر او حکام اطراف جوانب خود را
از خود رنجانیده * با ایشان طریق مخالفت می پیمود * و دست
تغلب از آستین تجلد بیرون کرده * الکاهی ایشان را نهب و غارت
میکرد * تا آنکه قصد تاخت و تاراج ولایت پسر عمر بیک کاهر

کرده * شاهوردی حاکم لرستان بمعاونت پسر عمر بیک آمده باتفاق
 سر راه بروی گرفته در وقتی که ولایت کلهر را یغما کرده سالماً
 وغانماً عودت کرده بود از کینکاه بیرون آمده * و اکثر امرا
 واعیان او را بقتل آورده * تیمورخان را در خسر نام محلی دستگیر
 کردند و چند روز او را در قید نگاه داشته * بعد از آن از روی
 مرحمت اطلاق نمودند و با وجود این مقنیه نگشته * (شعر)
 خوی بد در طبیعتی که نشست * نرود تا بروز مرک از دست
 باز باواده تسخیر الکاء زرین کمر و توابع او که از دیوان (قزلباشیه)
 بدولت یار سلطان سیاه منصور متعلق بود توجه فرمود * دو ما
 بین ایشان مقاتله و مجادله واقع گشته * در شهور سنه ثمان و تسعین
 و تسعمایه تیمورخان بقتل رسید و هلوخان برادرش قائم مقام او شد *
 ﴿ هلوخان بن سلطانعلی بن سرخاب ﴾

چون بجای برادر متصدی امر حکومت اردلان گشت
 اظهار اطاعت و اقیاد بدرگاه پادشاه جمجاه غفران پناه سلطان مراد
 خان علیه الرحمة والرضوان نمود * و با سلاطین قزلباشیه نیز طریق
 مدارا و مواسا مسلوك داشته * در حکومت استقلال
 و استبداد مالا کلام او را میسر شد * و حالا که تاریخ
 هجری در سنه خمس و الف است بلا ممانعت
 و منازعت بدارایی آنجا مبادرت می نماید *

فصل دوم

در ذکر حکام حکاری که اشتهار دارند بشنبو

بر ضمیر منیر اکسیر تاثیر جوهریان سخن شناس و خاطر
تصویر پذیر صافی رأیان نور اقتباس صورت این قصه در پرده التباس
نماند که نسب جلیل القدر حکام حکاری بخلفای بنی عباس منتهی
میکردد * اما چون سلسله نسب ایشانرا کسی مضبوط نگاه
نداشته بود که بکدام یک از خلفا میرسد عنان جواد خامه خوش
خرام از تقریر ارتباط این طبقه ذوی الاحترام بخلفای عظام کرام
منعطف گردید * و الحق این طایفه عالیشان در ما بین حاکمان
گردستان بعلو حسب و سمو نسب معروفند * و باطوار و اوضاع
مستحسنة موصوف * و همواره سلاطین عظام و خواقین کرام در
اعزاز و احترام ایشان کوشیده اند و طمع در الکاء و ولایت ایشان
نکرده اگر احیانا بعضی از سلاطین ولایت ایشانرا گرفته باشند
بعد از تصرف باز بطریق ملکیت بدیشان داده اند و لهذا صاحب
تاریخ ظفر نامه مولانا شرف الدین علی یزدی آورده که امیر تیمور
کورکان در شهر سنه سبع^(۱) و ثمانین و سبعمایه بعد از فتح قلعه
بایزید متوجه وان و وسطان گشته و عز الدین شیر حاکم حکاری که

(۱) هكذا في النسختين الخطيتين وفي النسخة المطبوعة بروسيا سنة ۷۸۹

والی ولایت آنجا بود در قلعهٔ وان متحصن شد و همگی همت
بر مخالفت امیر تیمور گماشته مستعد جنگ وجدال و آماده حرب
و قتال گردید * امیر تیمور فی الفور قلعهٔ وان را سرکزار در میان
گرفته کار بر محصوران مضیق گردانید * و چون عزالدین شیر دید
که تاب مقاومت و تحمل خدمت سر پنجهٔ صاحبقرانی ندارد که
گفته اند *

﴿ نظم ﴾

هر که با پولاد بازو پنجه کرد * ساعد سیمین خود را رنجه کرد
لاجرم بعد از دو روز بقدم تجمروانکسار از قلعه بیرون آمده بعبه
بوسی صاحبقران ذوی الاقتدار فایز کشت و ناصرالدین نام شخصی
از اقربای او سر از ربنهٔ اطاعت و انقیاد تیموری کشیده در حصار
وان را استوار کرده آغاز جنگ وجدال کرده چون بیست و هفت
روز بدین وتیره گذشت دلیران رزم آزمای و بهادران قلعه کشای
بقر و غلبه آن قلعهٔ کیوان آسار اسخر گردانیدند و اکثر متحصنان
آنها با تیغ بران و خنجر خون آشام از هم گذرانیدند و یکی از فضلاء
تاریخ فتح و انوا باین عنوان یافته *

﴿ نظم ﴾

شاهی که بتیغ ملک ایران بگرفت * ماه علمش سرحد کیوان بگرفت
تاریخ گرفتن حصار و انرا * کر پرسندت بکو که کیوان بگرفت
و امیر تیمور بعد از تسخیر امیر یادگار اند خودی را بتخریب
آن قلعه مامور گردانید * و چون قلعهٔ مزبور از بناهای شداد عاد

است و سنگهای عظیم که در دیوار او نهاده اند در هیچ ابنیه واقع نشده هر چند در انهدام اوسعی تمام و اهتمام مالا کلام بجای آوردند فایده بر آن مترتب نکشت • عاقبت الامر باندک خرابی راضی گشته موکب تیموری بجانب خوی و سلماس در حرکت آمده چون قرقریاس^(۱) گردون اساس و قبه شادروان^(۲) فلک مماس در صحرای سلماس باوج مهر و ماه رسید امیر تیمور ملک عز الدین را منظور نظر عاطفت اثر گردانیده ملک مورد وثی و ایالت ارثی را بدستور ملکیت بدو ارزانی فرمود و منشور حکومت و فرمان ایالت با آل تمغای تیموری عز اصدار یافته رخصت معاودت عنایت نمود • و در سنه اربع و عشرين و ثمانمائه ملک محمد بن ملک عز الدین باتفاق والی ولایت بدایس و اخلاط امیر شمس الدین برهنایی بخت و دولت بیکران بعز بساط بوسی میرزا شاهرخ بن امیر تیمور کوردکان مستعد گشتند و مشمول عواطف شاهانه و منظور عوارف بیکرانه خسروانه شده • تجدید امضا مناشیر حکومت کردند و قبل از آنکه معرکه قتال و جدال میرزا شاهرخ با اولاد امیر فرا یوسف ترکان در حدودالشکر دمنعقد کردد ایشانرا رخصت انصراف ارزانی فرمود که بولایت خود عودت گردند و از سلاطین چنگیزیه نیز ملک نامه بخط ایغوری در خانواده ایشان هست که

(۱) فی النسختین الخطیتین قه کر یاس (۲) فی نسخه (شادروان)

بنظر راقم حروف رسیده غرض که همیشه پادشاهان مالیشان در اعزاز و اکرام این طبقه دقیقه تا صریح نکذاشته اند * و ولایت ایشانرا بملکیت بدیشان ارزانی فرموده اند * و جماعتی که بترتیب از آن طایفه حکومت نموده اند شروع در شرح

احوال ایشان میشود بعمون الله تعالی *

﴿ گفتار در ذکر اسد الدین بن کلابی بن عماد الدین ﴾

از ثقات قدسی سمات بکرات حاوی اوراق را استماع افتاده که از فترات زمان از اولاد حاکمان حکاری اسد الدین بن کلابی بدیار مصر افتاده ملازمت سلاطین چرا کسه اختیار نمود * و در غزاء کفار بخار ازو بدفعات آثار شجاعت و علامت شهامت بظهور آمده * اتفاقا در یکی از معارك یکدست او ضایع شده پادشاه آن عصر بدل دست او از طلا ساخته بجای دست او نصب کرد و بغایت در اعزاز و احترام او کوشیده او را ملقب باسد الدین زرین چنک گردانید * چون حسن بیک آق قوینلو متصدی امور سلطنت ایران کشت انحراف باحکام گردستان پیدا کرده صوفی خلیل و عربشاه بیک را که از عمده امرای ترکان آق قوینلو بودند بتسخیر ولایت حکاری مامور گردانید * و صوفی خلیل مدتی منتظر فرصت می بود که روزی فرصت یافته ایلغار بر سر حاکم حکاری برده قضا را روز چهارشنبه بود و عز الدین شیر که در آن

وقت حاکم آنجا بود هر چند مستحفظان حدود و طرق اخبار
 رسیدن لشکر عدو بدو رسانیدند گفت امروز چهار شنبه است
 و روز فرقه نیست و جنگ با دشمن ین ندارد و دولت خواهان
 و ناصحان هر چند او را بوجنگ تحریض کردند فایده بر آن مترتب
 نشد که بیکبار صوفی خلیل و عرب شاه بیک بر سر وقت او
 رسیده او را بقتل آوردند * و ولایت حکاری بالکایه از ید تصرف
 ایشان بیرون آورده متصرف گشتند * حفظ و حراست و ضبط
 و صیانت آن ولایت را بعهده اهتمام عشیرت دنبلی کردند *
 ومدتی از نیابت آق قوینلو ولایت حکاری در تصرف عشیرت
 دنبلی می بود * جمعی از رعایای ناحیه دز از کفره نصرانی که
 ایشانرا آسوری گویند بعبادت معهود بجهت کسب و کار بجانب مصر
 و شام رفته بودند * چون ملاحظه اوضاع و اطوار اسد الدین زرین
 چنگ کرده بخود قرار اینمعنی میدهند که این شخص لیاقت
 حکومت حکاری دارد * صلاح در آنست که این شخص را
 فریفته برداشته بجانب ولایت حکاری برده بمحکومت آنجا
 نصب سازیم * وبعد از قرار این مقدمات را بعرض اسد الدین
 رسانیده * او نیز قبول اینمعنی نموده بدلالات طایفه آسوری
 متوجه ولایت موروثی میشود * ومدتی مخفی در میانه طایفه
 آسوری اوقات گذرانیده منتظر فرصت می باشد * وعادت کفره

آن ناحیه چنان بود که روز شنبه که از کار و بار خود فارغ میشده‌اند ذخیره قلعه دز را از هیمه و سایر ما محتاج بقلعه می کشیده‌اند تا روز شنبه از شبهای مبارک اسد الدین را با جمعی از دلیران عشیرت لباس کفره پوشانیده اسلحه و ادوات جنگ را در میانه علف و هیمه تعبیه کرده پشتها بسته بطریق معهود توجه بطرف قلعه میکنند * چون بالتمام داخل قلعه میگردند علفها و هیمها را انداخته * اسلحه و ادوات جنگ را برداشته * با تیغهای خون آشام دلیران بهرام انتقام روی مردم قلعه نهاده * بعضی از طایفه دنبلی را بضرب تیغ بیدریغ بر خاک بوار افکنده * و فرقه از آنجماعت را به پیکان زهر ابدار دمار از روزگار بر آوردند * القصه بهادران جلادت آثار درون قلعه را از وجود مخالفان پریشان روزگار بصیقل تیغ آینه آردار چون درون خلوت نشینان پا کیزه اطوار و قلوب محرمان سر پرده اسرار و صدور مشغولات آیه کریمه یستغفرون بالاسحار مصفی ساختند * و ندای فاعتبروا یا اولی الابصار را بکوش هوش اقامی و ادانی رسانیده * مجددا خیم حکومت عباسی را در سر قلعه دز باوج مهر و ماه بر افراختند * و اسد الدین روز بروز آن ولایت را از وجود معاندان پاک کرده * پلاس سو کواری سپاه را بلباس عباسی مبدل ساخت * و زبان روزگار مناسب این قصه غرابت آثار این طرفه ایات انشا فرمود. نظم

روز شنبه که در شامی خیمه زد در سواد عباسی
 جمع بدخواه را پریشان ساخت بفرانت بساط عیش انداخت
 وابتداء دولت حکام حکاری در دفعه ثانی چنانچه مذکور
 شد چون روز شنبه بود و شنبه را در اصطلاح آن قوم شنبو
 میخوانند بدان واسطه بحا کمان شنبو شهرت کردند * و اسد الدین
 چون مدتی بسرداری و فرمان روائی طایفه حکاری قیام نمود بعد
 از آن دست از دامان دنیای فانی کوتاه کرده و چنگ در کریان
 عالم باقی زده بدار البقا انتقال فرمود * ﴿ نظم ﴾
 کدام دوحه اقبال سر بچرخ کشید *

که سر سر اجلش عاقبت ز بیخ نکند *

﴿ ملک عز الدین شیر بن اسد الدین زرین چنگ ﴾

بعد از فوت پدر متصدی امور حکومت و متکفل مهام
 امارت شده * مدتی دارائی آنجا متعلق بدو بود * آخر باجل
 موعود بعالم آخرت نهضت فرمود * بغایت سرد
 عادلی پسندیده فعال نیکو خصال خیر بوده *

﴿ زاهد بیک بن عز الدین شیر ﴾

چون پدرش وفات کرد حاکم باستقلال گشته * ایام حکومتش
 قریب شصت سال امتداد یافت * و درین مدت در آن ولایت
 فرمان روائی و حکم رانی کرده * اطاعت شاه اسمیل صفوی نمود

و منظور نظر شاهانه کشته * از عنایت بی‌غایت خسروانه منشور
ایالت موروثی بدو ارزانی داشت و گاهی او را خطاب بلفظ عمی
میکرده * و در ما بین ایشان طریقهٔ محبت و اتحاد و وظیفهٔ اخلاص
و اعتقاد بدرجهٔ اعلیٰ و مرتبهٔ قصوی بوده * از وی دو پسر نیکو
اختر ماند (ملک بیک و سید محمد بیک) * در آخر ایام حیات
مملکت خود را به پسران قسمت کرده * بدار القرا و رحلت فرمود

﴿ ملک بیک بن زاهد بیک ﴾

بجای پدر در قلعهٔ بای بامر حکومت متمکن گشت *
در کمال عدل و داد با رعایا سلوک نمود * او را هفت پسر پا کیزه
کوهر بود (۱) زینل بیک (۲) بایندر بیک (۳) بوداق بیک (۴)
بازید بیک (۵) حسین بیک (۶) بهاء الدین بیک (۷) رستم بیک *
از آنجمله رستم بیک در زمان حیات پدر بحفظ و حراست ناحیهٔ
کواش و قلعهٔ اخمار مبادرت می نمود بواسطهٔ نزاعی که با عشیرت
روز کی در سر ناحیهٔ کواش نمود بقتل رسید * و زینل بیک باتفاق
محمود اغای سلجی دزدان قلعهٔ بای و اعیان عشیرت با پدر طریق
عصیان پیش گرفت * و قلعهٔ بای را بتصرف خود در آورده *
بعد از مجادله و مقاتله پدر بدست پسر گرفتار گردید * و زینل بیک
قصد قتل پدر نموده * آخر الامر از وادی قتل او گذشته قرار
بر آن شد که پدر را مکفوف البصر گرداند * عاقبت بسعی حسین

بیک پسر دیگرش از آن ورطه خونخوار خلاص گشته فرار
 نمود * والتجا بسید محمد بیک برادرش که حاکم و سلطان بود آورد
 در آنجا نیز توقف نموده به نزد شرف بیک حاکم بدلیس رفت
 و شرف بیک باقصی الغایه باعزاز و احترام او کوشیده دقیقه از
 دقایق عزت و حرمت نامرعی نگذاشت * وزینل بیک که ارشد
 اولاد او بود بعد از سید محمد عمش باستقلال تمام والی ولایت
 حکاری شد * و احوالش مشروح بعد ازین مذکور خواهد شد *
 و احوال سایر اولادش برین منوال است که ذکر میشود * بایندر
 بیک نام پسرش فرار کرده بخدمت شاه طهماسب رفته * و در آنجا
 نیز چندان رعایت و حمایت ندیده باز یوان مراجعت کرده باجل
 موعود در گذشت * و ازو سه پسر ماند زاهد بیک و محمد بیک
 و حاجی بیک * و بوداق بیک نام پسر دیگرش احرام زیارت بیت
 الله بسته در آن راه فوت شد * و ازو دو پسر ماند میر عزیز
 و سلطان حسین * و بازید بیک پسر دیگرش در سلاک زعمای دیار
 بکر منخرط بود همراه مصطفی پاشای سردار بسفر شیروان رفته
 در محاربه جلد در دست امراء قزلباشیه گرفتار گشته * چون در
 قزوین بنظر شاه سلطان محمد رسید حسب الامر شاه سلطان محمد
 او را بدست برادرزاده اش زاهد بیک داده بقتل آورد * و حسین
 بیک پسر دیگرش بعضی اوقات بحکومت الباق مبادرت می نمود

آخر باجل موعود برفت ازو اسمعیل نام پسری ماند * و بهاء الدین
 بیک نام پسردیکرش در ضمن قضایای زینل بیک احوال او بیان
 خواهد شد انشاء الله تعالی * ﴿ سید محمد بن زاهد بیک ﴾
 بمعاونت و اهتمام عشیرت پنیانشی بر زینل بیک برادر زاده اش
 مسلط گشته * اورا از ولایت حکاری بیرون کرد * و عموما
 ولایت موروثی را بتحت تصرف در آورده * زینل بیک التجا
 بسطان حسین بیک حاکم عمادیه برد * و بوسیله عرض و امداد
 سلطان حسین بیک متوجه درگاه عرش اشتباه سلطان سلیمان
 خان گشته * وزیر عصر رستم پاشا نسبت باو در مقام التفات
 در آمده * فرمود که قبل ازین تو از جفای بنی عمان ترک او طان کرده
 بطرف آذر بایجان رفته اطاعت شاه طهماسب نموده خاطر از عمر
 تو دغدغه ناک است * اگر چنانکه اهل و عیال و فرزندان خود را
 از سرحد قزلباش باینحدود می آوری خاطر از وادی تو بالسکایه
 جمع گشته تفویض ایالت حکاری از عواطف علیه شهر یاری بتو
 مرحمت خواهد شد * زینل بیک قبول این سخن فرموده باستدعای
 آوردن اهل و عیال از آستانه سلیمانی متوجه ولایت حکاری گشت
 در اثنای راه گذرش بر ولایت بختی افتاده * بدر بیک حاکم جزیره
 بواسطه عداوت قدیمه که باطایفه حکاری داشت بلکه بنا بر دوستی
 سید محمد که برومنت می نهاد چند نفر از دلیران بختی را مسلح

و مکمل نموده بر سر راه زینل بیگ فرستاد * بعد از مقاتله و مجادله
 جماعت بختی زینل بیگ و رفقاء او را از پای در آورده برخاک هلاک
 افکندند * و سر رفیقان او را از تن جدا کرده * سر او را رعایه
 نبریده بجای گذاشتند * چون سرهای مقتولان بنظر بدر بیگ
 رسید و سر زینل بیگ را در آن میانه ندید از احوال او استفسار
 کرد گفتند او را بزخم تیرو سنان خسته و بیجان انداختیم و رعایت
 بزرگی او نموده سر او را از تن جدا نکردیم * چون این اخبار در
 جزیره شایع شده بسمع حرم بدر بیگ رسید از شوهر خود التماس
 نمود که جسد زینل بیگ را بشهر در آورده بموجب سنن شرعی
 تکفین و تجهیز کرده دفن سازند * حسب الرضاء خاتون چند نفر
 از ملازمان جهت آوردن نعش او مامور گردانیده * فرستادگان
 بر سبیل استعجال خود را بر سر مقتولان رسانیده * رمقی حیات
 در زینل بیگ تفرس کرده * او را نیم جان برداشته توجه بجزیره
 کردند * چون خبر بقیه حیات او بسمع خاتون رسید جراحی
 چند جهت او تعیین و ده ادویه و اغذیه و اشربه و سایر ما یحتاج که
 لازم آن خسته ناتوان بود از سر کار خود مقرر فرمود * اگر چه
 بدر بیگ در قتل نمودن جد تمام داشت اما خاتون بالخاص و ابرام در
 استخلاص او کوشیده شعله غضب شوهر را بزال و وعظه و نصایح
 فرو نشانید * و مری هم راحت بمراحت جان آن مستمند رسانید

و چون حق سبحانه و تعالی او را شفای عاجل کرامت فرمود خاتون
 او را باعزاز و اکرام تمام بجانب ولایت او روانه ساخت * و زینل
 بیک بصحت و سلامت بدیار حکاری آمده * مآل حال او و اولادش
 عنقریب مذکور خواهد شد * اما چون سید محمد را در حکومت
 استقرار بهم رسید اسکندر پاشای میرمیران وان بدو تقار خاطر
 پیدا کرده ایالت حکاری را از آستانه علیه جهت زینل بیک التماس
 نموده * فرمان همایون بنفاز پیوست که هرگاه فرصت یابد سید
 محمد را بقتل آورده ایالت حکاری را بزینل بک مفوض سازد *
 اسکندر پاشا کسی بطلب سید محمد فرستاده * او را بوان دعوت
 کرد * و او نیز ازین مقدمه واقف گشته * با جمع کثیر بواسطه
 ملاقات پاشا متوجه وان گشت * و بیهانه آنکه چون در وان آثار
 و با و طاعونست داخل شهر نمیتوانیم شد * اگر چنانچه حضرت
 پاشا لطف نموده قدم رنجه کرده در بیرون شهر علی جهت ملاقات
 تعیین فرمایند ضمیمه سایر الطاف عمیمه آنحضرت خواهد بود
 اسکندر پاشا بالضروره از وان بیرون آمده در مکان موعود با او
 ملاقات فرمود * و سید محمد بعد از تالاق شدن پاشای انور بجانب
 و سلطان معاودت کرد * چون خاطر بالکلیه از کید اسکندر پاشا
 فارغ ساخت مردمان خود را رخصت انصراف داده * از روی
 فراغت و اطمینان خاطر چند روز در وسطان رحل اقامت انداخت

اسکندر پاشا چون بر اوضاع او مطلع گشت آغای غلمان وان را
 با جمع کثیر بر سر او فرستاده * پیغام داد که بعضی اخبار تا ملایم
 از طرف قزلباش شایع گشته * آمدن شما بوان بوجه مسارعت
 لازم است * و آغای غلمان وان را متنبه ساخت که بهر عنوان که
 میسر است او را بوان می باید آورد * آغای غلمان چون بوسطان
 رفت هر چند سید محمد در آمدن تکاهل و تکاسل نمود فایده
 بر آن مترتب نشده * او را جبراً و قهراً برداشته بوان آورد *
 و اسکندر پاشا سید محمد را حبس کرد * و یعقوب بیگ پسر او
 باراده حکومت یچانب ولایت خود فرار کرد * اسکندر پاشا
 حسن بیگ محمودی را که محرک سلسله این قصه بود با طایفه از
 غلمان وان در عقب یعقوب بیگ فرستاده * و یعقوب بیگ از
 آمدن اشکر خیر دار گشته خود را در میانه عشیرت پنیانشی
 انداخت که بمعاونت شاهقلی بلیلان حاکم حکاری گردد * چون
 در میان شاهقلی و حسن بیگ محمودی طریقه اتحاد و قرابت ثابت
 بود در قلع و قمع خاندان سید محمد یکدل و یکجهت بودند * حقوق
 خدمتکاری سابق را بر طاق نسیان نهاده * ولی نعمت زاده خود را
 تسلیم حسن بیگ نموده باتفاق روانه وان شدند * و اسکندر
 پاشا سید محمد و یعقوب بیگ را بقتل آورده * زینل بیگ را بدارائی
 و حکومت حکاری نصب کرد * و از یعقوب بیگ سه پسر ماند

اولامه و سلطان احمد و میرزا * اولامه بیک را اگر چه از ولایت
 مورد وثی بهره نرسید اما از دیوان سلطان مراد خان مرحوم
 حکومت خوی بدو مفوض گشته * چند سال بطریق سنجاق
 مقصر ف شد * آخر از سنجاق معزول شده متوجه درگاه عالی
 شد * و در دار السلطنه استنبول با پسر خود عمر عزیز را بیاد فنا
 داده رخت با آنجهان برد * ﴿ زینل بیک بن ملک بیک ﴾
 سابقا مذکور شد که زینل بیک بعضی اوقات با پدر خود در
 مقام مخالفت و عصیان بود * و گاهی با عم خود منازعت میفرمود
 تا آنکه قضایای که قبل ازین گذشت بر سر او آمده * حرم حاکم
 جزیره او را از آن بلیه خلاص داده بدیار حکاری ارسال نمود *
 از آن روز در تهیه اسباب سفر استنبول میبود که بیکبار خبر
 عزل رستم پاشای وزیر اعظم شنیده از رفتن مایوس گردید * او را
 نه روی عودت و نه تاب فرار و سکونت در آن دیار ماند بالضروره
 فرار کرده روی توجه باستانه شاه طهماسب آورده * و شاه طهماسب
 بواسطه رعایت خاطر سید محمد چندان التفات باو نکرد * مدتی
 متحیر و سرگردان میگردید تا وقتی که خبر وزارت رستم پاشا که
 تکرار از جانب سلطان سلیمان خان بدو مفوض گشته در دیار
 قزلباش شایع شد * زینل بیک بعزم عتبه بوسی سلیمانی از آن دیار
 عودت کرد * و رستم پاشای وزیر نیز چندان مقید باحوال او نشده

زعامتی در ولایت بوسنه من اعمال روم ایلی بمدد معاش او تعیین
 نموده * زینل بیک را بآن صوب ارسال نمود * و بعد از تسخیر
 قلعه وان که سید محمد حاکم حکاری را بواسطه تهمت قصه سلطان
 مصطفی شاهزاده که یعنی در میانه او و شاه طهماسب سید محمد
 واسطه گشته طریق اتحاد مسلوک است و بعضی مقدمات دیگر
 که مذکور شد اسکندر پاشا بقتل رسانید و رستم پاشا از وزارت
 معزول گشت * اسکندر پاشا زینل بیک را باوراده حکومت
 حکاری بعرض سلیمانی رسانیده * از ولایت روم ایلی بوان آورد
 او را اسکندر پاشا بواسطه زبانگیری بر حد قزلباش فرستاد *
 اتفاقا در ناحیه ساماس برادر خود بایندر بیک که او نیز از جانب
 قزلباش بزبانگیری آمده بود دوچار بهم خورد * در مابین ایشان
 مقاتله و محاربه اتفاق افتاد * آخر الامر بایندر بیک را شکست داده
 چند نفر از رفیقان او را گرفته نزد اسکندر پاشا آورد * و این قصه
 سبب ترقی احوال زینل بیک گشته * پاشای مزبور یکجہتی
 و اخلاص زینل بیک را واستدعای حکومت حکاری بجهت او
 و واجب القتل بودن سید محمد را معروض پایه سرپر خلافت مصیر
 پادشاهی گردانید * و فرمان سلیمانی بقتل سید محمد و تفویض ایالت
 حکاری بزینل بیک بنفاد پیوست که حسب فرمان باستقلال
 حکومت و دارایی آنجا قیام نمود * و ایام حکومتش قریب بچهل

سال امتداد یافت * و بعضی اوقات ایالت ولایت مزبوره به برادرش
 بهاء الدین بیک مقرر شد * اما آخر بدست زینل بیک و پسرش
 سیدی خان بقتل آمد * و بلا منازعت حکومت باو قرار گرفت
 و چهار پسر نیکو سیر داشت زاهد بیک و سیدی خان و زکریا بیک
 و ابراهیم بیک * اما زاهد بیک بعضی اوقات با پدر طریق عداوت
 و مخالفت می ورزید تا حسب فرمان قضا جریان او را بدیار بوسنه
 بجای پدر اخراج کردند * و زینل بیک حکومت حکاری را بحسن
 ارادت پسر دگر خود سیدی خان فراغت کرده * منشور ایالت
 بنام او از پایه سر بر خلافت مصیر حاصل گردانید * اما سیدی
 خان در عنوان جوانی و عنفوان زنده گانی از اسب افتاده * جان
 بجهان آفرین سپرد * و زینل بیک منشور ایالت بنام زکریا بیک نام
 پسر دیگرش کرده * ناحیه الباق را بطریق سنجاق باسم ابراهیم
 بیک نموده * در تاریخ سنه ثلث و تسعین و تسعمایه که عثمان پاشا وزیر
 اعظم بفتح و تسخیر آذربایجان حسب فرمان سلطان مراد خان
 مامور گشت * حکم همایون بنام زینل بیک نوشته ارسال نمود که
 بنهب و غارت ولایت قزلباشیه مبادرت نماید * اتفاقا در آن حین
 شاه سلطان محمد با سلطان حمزه میرزای پسر خود در تبریز توقف
 داشت * چون خبر آمدن زینل بیک بالسکای مرند مسموع شاه
 و شهزاده گشت امرا و قورچیان ترکاثر ابدفع او فرستاده * در

وقتی که لشکریان زینل بیك از تاراج السکای کر کر و زنوز و سرند
 سالم و غنم عودت کرده بودند و زینل بیك با معدودی چند در
 حوالی کاروان سرای السکی بادای نماز عصر مشغول بود طایفه
 ترکمان بسر وقت او رسیده * میانه ایشان مجادله و محاربه واقع شد
 زینل بیك با آقایان خود بدرجه شهادت فایز گشت * و پسر او
 ابراهیم بیك اسیر و دستگیر گردید * سادات و اهالی سرند جسد
 زینل بیك را در آنجا دفن کرده بعد از فتح تبریز بچولامرک نام
 محل نقل نموده در مدرسه که خود بنا کرده بود مدفون گردانیدند
 و از دیوان سلطان مراد خان ایالت حکاری بموجب نشانی که در
 زمان حیات پدر بزرگاریا بیك داده بودند باز بدو عنایت شد *
 و ابراهیم بیك را بمبلغ خطیر از قید قزلباش خلاص گردانیده
 بقاعده اول بحکومت ناحیه الباق مبادرت مینماید *

﴿ زاکریا بیك بن زینل بیك ﴾

چون مدت دو سال از حکومت اوتمادی شد جعفر پاشای
 وزیر که بایالت وان و بمحافظت آذربایجان قیام و اقدام مینمود
 بتحریر بعضی مردم فرمود که ایالت حکاری بحسب شرع
 مصطفوی و قانون و آداب عثمانی حق زاهد بیك پسر بزرگ زینل
 بیك است و تفویض این امر بدو لایق و مناسب است فی الفور
 این مضمون را معروض آستانه علیه و سده سنیه گردانید *

از دیوان عثمانی ایالت حکاری بزاهد بیک مفوض گردید * حسب
الاشاره جعفر پاشا زاهد بیک بحفظ و حراست و ضبط و صیانت
ولایت مبادرت نمود * اما چون میلان خاطر اکثر عشایر و قبایل
بجانب زکریا بیک بود کردن اطاعت بزاهد بیک نهاده کار بسرحد
مجادله و مقاتله انجامید * و عاقبت زاهد بیک با پسر خود بقتل رسید
چون این احوال مسموع جعفر پاشا کشت ایالت حکاری را بجهت
ملك بیک نام پسر زاهد بیک عرض نمود * و منشور ایالت بنام او
از درگاه همایون آورده * جمع کثیر از لشکر وان و تبریز همراه ملك
بیک نموده بضبط ولایت فرستاد * این مرتبه زکریا بیک را تاب
مقاومت نمانده التجا بسیدی خان حاکم عمادیه برد * باتفاق مومی
الیه کماهی احوال خود را معروض پایه سرپرستی اعلیٰ گردانید * و از
دیوان همایون ایالت حکاری بدستور سابق بشرط آنکه صد هزار
فلوری بطریق تقبل بدیوان عثمانی ادا کند * بامداد و معاونت سنان
پاشا وزیر اعظم بدو مفوض شد * و زکریا بیک بولایت خود عودت
کرده ملك بیک را از ولایت اخراج نموده * و ملك بیک باستدعای
حکومت باستنبول رفته بمرض طاعون از پای درآمد * و در اوایل
سنه خمس و الف بفساد نخرالدین نام شخصی که چند سال از نیابت
زکریا بیک در درگاه پادشاهی توقف داشت * ابو بکر اغای
کمشدای زکریا بیک که بزور راستی و دیانت آراسته بود بقتل رسید